٨٤٤٧٠٤
٤٤١٨١

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۳۲۷
کتاب جُنگ ادبی
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۱۶۲

٨٤٤٧٠٤
٤٤١٨١

17162
208327

هو

اگر عاشقان [illegible]

[illegible]

[illegible] سزاوار [illegible]

[illegible]

[illegible] در این [illegible]

صادق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

از [illegible] چون آن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان اعلی که مشغول ... الان ... آن سلک ... مستغفر

چشم از حقوق ... بیکران ... پوشیده بود از ...

کافر نعمت جزای عمل را ... چشم ... دیده و تجربه ...

... کشت ... که ... از ... از ... کان

... [illegible] ...

[illegible]

[illegible] ...

[illegible] ...

از ... [illegible]

انوار آن الذین سبقت ... الحسنی ...

... تواتر ... از وجنات احوالش

... رتبه علیا ...

وزارت دیوان اعلی ... وقوع این ... شکر ...

... [illegible] ...

چون ... [illegible] ...

... آن است که جمعی از بندگان اخلاص ...

مقرر آنکه ... [illegible] ...

از ... [illegible] ...

... مقرر ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

اگر ... واقع ... خواهد

... [illegible] ...

چون ... دیوان ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... عالم ... [illegible] ...

... [illegible] ... لازم

... [illegible] ...

... [illegible] ... عدم قبول تکلیف

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... دیوان

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

چون به بستان تازه نهال [illegible] و نوباوه گلستان

محبت [illegible] قرة العین و ثمرة الفؤاد [illegible] حسن

[illegible]

[illegible]

٥

[illegible]

ای عاشقان [illegible]

[illegible] سرم فدای [illegible]

[illegible] وقت است [illegible]

حسرت دیدار [illegible] حسرت دیدار [illegible]

[illegible]

٦

[illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] خاطر [illegible]

[illegible]

و در زبان [illegible]

[illegible]

درآمد تا در این اوان فیروزی نشان [illegible] رسول [illegible]
سیر عازم کوی [illegible] و کعبهٔ اقبال حضور لازم [illegible]
[illegible]
و نظر باینکه مخزن دل [illegible] صندوق سینه [illegible]
اخلاص و یواقیت [illegible] ارادت آن مرجع خواص و عوام
[illegible]
[illegible]
عین بحر [illegible] بجای تحریر اسم اخلاص قدیم و
سلخ صحایف [illegible] و تسلیم [illegible] خاطر عاطر و منقوش
[illegible]

7

[illegible]
[illegible]
کرمن [illegible] ای جوان [illegible] موج [illegible]
[illegible]
مزاج وهاج [illegible] حال و سرستان
مصادق [illegible] الافصاح و صدور

منحنفه ازخراسان سمت انشراح [illegible] رفت [illegible]
کرده [illegible] از فرط مودت و وفاق [illegible]
[illegible]
[illegible] صندوق [illegible] باجلت [illegible]
برسم ارمغان رسول [illegible] گردیده [illegible]
[illegible]
برانواع خلوات [illegible] اتفاق [illegible]
فرجه که در تقدیم آن شرایط [illegible] سمت ظهور [illegible]

8

ابقی الله ایام [illegible] که [illegible]
ازدیاد [illegible] از فیض [illegible]
[illegible]
دراینوقت که [illegible] عازم [illegible]
از لوازم [illegible] آن [illegible] اظهار [illegible]
[illegible]
و [illegible] جسم و جان [illegible]
[illegible]

[illegible]

وسند

17

[illegible]

18

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حوادث ... ما نند ... هجران

بر ... روز کار این ... زمان

... احوال ...

... و ... ناکامی ... که ... حال

... مقالات ...

احوال از سعادت ملازمت ... آن

... حال

آن ... و آن ... بیت

[illegible]

[illegible]

وهمیشه با هزاران استکانت
واقتدار از حضرت پروردگار
آناء اللیل والنهار مستدعی
نماید که جلوه از تجلی غیب [illegible] که بر
درش بدین جسم نحیف که ذره وار
بآن آفتاب اقتدار رساند امید که زود
هرچه تمامتر تیر دعا بر هدف اجابت [illegible]
[illegible] مقصود و

[illegible]

چه شود اگر از فروغ صبح نجات
این شب تیره را سحر رسد
حضرت قادر بر کمال و صانع [illegible]
الحمد لله [illegible] طلعت آن همای
اوج سعادت و آن طوطی حدیقه
عزت و آن در یتیم بحر وقار و آن
در برج فلک مجد و اقتدار آن
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... نسیم سحری ...

[illegible] ... رسیده ...

[illegible] ... ریاض ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشارت دست در رشادش عرق خجالت چون آید
کان بر جبین افشاند از بخشش کف گوهر بخشش خون دل
از دل [illegible] [illegible] خلعت [illegible] [illegible]
قابلیت [illegible] چنین [illegible] [illegible] استقلال
[illegible]
[illegible]
گرفته [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] صفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] شرح الصدر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible]
در گذشت

چنانکه [illegible] احوال [illegible] محبت [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] [illegible]
صحبت کمال وصول است

محبت [illegible] [illegible]
خواهش [illegible] [illegible]

[illegible]
[illegible]
حضرت [illegible] محبت [illegible]
[illegible] [illegible]
احوال خیریت [illegible] غزلی [illegible]
[illegible]

چنین [illegible]
بستان [illegible]
دولت [illegible]
در [illegible]
در [illegible]
[illegible]
خاطر [illegible]
از [illegible] خاطر [illegible]
[illegible]
عقدت [illegible] بستان [illegible]
الواع [illegible]
این [illegible]

خصم
خنجر او با دشمن که نهادی در روی
چون برستی دم زند و با کمال خونخواری
تمام ملاقات شود جز خوارش [illegible]
کند یعنی تیغ تیز و سیف خون ریز
حواله است جهان پذیر بوده در قد
موکب قیامت آشوب را منتظر باشند
که شمشیر [illegible] کار نکرده کند لسیف اصدق
انباء من الکتب فی حده الحد بین الجد واللعب
بعض اللطایف [illegible] و [illegible]
فی شهب الارماح لامعة بین الخمیسین [illegible]
و [illegible] میر [illegible] فی [illegible]
القوانی لطف [illegible] فتح الکتب [illegible]
و [illegible] فی الحرب [illegible]
و [illegible] الالف در [illegible]

سبب عبور عساکر [illegible] دست [illegible]
و فقرات رعیت بعدم فیضان عام غبارات آلود
فقدان لمعان نیر عاطفت پادشاهی مخطور [illegible]
شدت و عسرت در نهایت صعوبت روی نمود در [illegible]
جمیع در کانون عالی وضیع و شریف در [illegible]
و کسر [illegible] روز بروز شیوع آن [illegible]
در [illegible] تا شام غرا [illegible]
دوری [illegible] تمام [illegible]
صغیر و کبیر [illegible]
و طلب [illegible]
[illegible]
میدیدند [illegible]
[illegible]
تنعم میداد [illegible]
جوشیده می [illegible]

محبت [illegible] ار [illegible]
[illegible]
[illegible]
دوری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
گشتیم شاه [illegible] چهره [illegible]
از جانب آن خوف [illegible]
[illegible] ذکری [illegible]
فعلقنی [illegible] الجواب الا [illegible]
الا لیت [illegible] فیشفی [illegible]
چون [illegible]
جنود [illegible] کشور خاطر [illegible]
قطع [illegible]
[illegible] کشتن سروران [illegible]
[illegible] فتح شهرها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... عدد عقود ... الوف ... [illegible]

... مرتبه ... دهات ... عدد عقود دهات ... [illegible]

... الوف ... عدد عقود الوف ... [illegible]

[illegible]

... ۱۲۲۳ ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در باب طلاق [illegible]

در فصل طلاق [illegible]

[illegible]

٥٥

[illegible]

قراءة در هر ابر الآن [illegible]

[illegible]

احفظ در طلا و نقره الآن [illegible]

٥٤

[illegible]

۵۸

۵۷

[illegible]

۵۷

[illegible]

داد است و رسا بچه و الواط غیب را گویند که از عالم
غیب بر قلب عارف فیض شود چنانچه از زمره علوم رسیده اند
که حد را بچه شناختی و نیز الواط تر در فصل اللطیف
غیر ازینه در مقام عشق را گویند مانند چه درین مقام سالک
از تنبه بیخودی از خودی مطلق گشت و بیکده رندان قلندر شده
کوستا نند و
دیخانه و شرابخانه
باطن عارف کامل را گویند که مملو از معارف و حقایق
شوق الهی است و می معرفت و حقیقت را می شنیده کنند
نظر ذکر بیان او در جمیع کاینات و تلوین او به
الوان لعراخ بمکونات همه چیز است و منت کوده‌ی
یا مدام مست و منت گویند جام و ازین حیثیت عالم را نیز
جام گویند که لبالب از حقایق و معارف الهی گشته است
چه بر هر ذره که نظر کنی خود را بنگر شنیده و مست بیرون نه
ولی هر ذره را اگر بشکافی برون آید از او صد بحر صافی زمانه
هیچ اگر ذات این نیز در ظهور آید [illegible]
دل عارف را باین نسبت جام و پیمانه گویند [illegible]
درخانه [illegible]
معنی [illegible]

مقدمه در بیان اصطلاحات اهل عرفان مذاکره اطلاع کشف
[illegible]
تا اهل آن مستور ماند [illegible]
مقصود مطالب [illegible]
[illegible]
جمیل [illegible]
[illegible]
باین سعت از این جهت [illegible] اصطلاحات [illegible]
الرزاق [illegible]
[illegible]
ترجمه [illegible] العین
نموده از این جهت مناسبت [illegible]
[illegible] ایزدان [illegible] از در
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
به فرزندزاده دل میگیند اشاره دل به پیر کامل

عرفان خلیفه بلا فصل حضرت رسول الله الغالب و مطلوب کل طالب
امام المشارق والمغارب علی ابن ابی طالب علیه السلام است که از
در سؤال او نمودند که خدا را دیده ای راستی دیده و اوزا
لم اعبد ربا لم اره لکن لا تشاهده العیون فالابصار
بل تشاهده القلوب بحقایق الایمان و در بعضی عبارات آمده است
در همه ازل که حق تعالی را با آثار و افعال میشناسند نه بذات
و اهل عرفان این عبارت میگویند که قصد را در نظر
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کمان ابروی [illegible]
مقدمه در بیان اصطلاحات اهل عرفان باب اول در بیان
ابیات [illegible] باب دوم در بیان ابیات و معانی ابیات [illegible]
اهل عرفان باب سیم در بیان معانی ابیات مخالف ظاهر
خاتمه در بیان [illegible]
اهل دل عرفان [illegible]
و انچه [illegible]
اهل عرفان از این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بحرمة محمد و آله الاخیار

زیرا مقدمه کسی ان الخمره مطوی نوشته شده بخون المعنی لفظ
نزد صاحب ازو خبر تنها نه از دام است دره تشریف تیر علامت
کرده گفت عیب دان الکس ازو آنچه کرده پریشت گرکنه و خون ازو
نخواهند نوشت زانکه نکرد اگر بد تو برد خود دار ازو آنکه در دو عشقی
کار نگرفت وان روز دوست بعد خون دل خورده است بعضی گرکنه جمعی
ره کشته گفت در جواب اعتراض اعلم الخمره چون بعضی نوشته کرده ان
ما خط نورزد وقت زور زیبا شده درگ خون بعضی بدان
خدمت شان نیافته شد کسی که دل خود در بود زلف و بخند
از جور عاشق الغیاث از خود خط نخود چه بگ کس که
و دل در حلقه زلف کسوی تو بود تا دل شکسته کز ان الحسنه شود نو بود
کجا ببند قبا ما بسیار زد دل بخ که گناه زکره زلف سیاه تو بود
علام زنکس است تیرها چه کند خراب بهم لعل تو به بشارتکنه
بزیر زلف دو تا چون گذر کنی نیکو که از یمین و یسار ست چه خود داد
چشم تو خنده بکشاد از سر حق که ان تمام کرده است با ان شیخ کاظم
جز شعرها قسم دهند ما الشعر فهم صواب بند که صاحب کلام گذاند
میگو مراد از وست این بیت که از صاحب کمالان ازو فن معالی است
حافظ از شعر فهمی عالی الاتعلم شد در بعضی غزل چون گفتار
اهل عرفان است لیکن بیشتر از اصطلاح ایشان مطلع نبا نشد
و بعد انا بکم ازوست مراد در اول ربعی نیز مفهوم بیت نظام
دانست شوش ان الیه کلام روی تو گلو بخاکه درود النصیحی
که دنیا الحقیقه میان شعار است انشاء الله العزیز خواهد تو
معرفت نسیم لکن از تو که در کلام الله الاسعه ان است از قسمت
روحانیت الشعر نیست بلکه از قبیله روی است که در کلام سر حلقه ارباب

وجه گرده و فوضه را جهت بلکه فهم وجه فوضه گرده داری که سخن است
باین سخن فهمید که جهت را جهت گرده ضعیف که حق خانه
در حکمت العین بوجه البط شمرده است خاکه در بیان نقطه
که از دیوان آن سر حلقه اهل عرفان است نسبت به حافظ
نا بجه است

تعالی قال الله تعالی ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا تبتغون
عرض الحیاة الدنیا والله یرید الاخرة و فرق است مبانی صورت کر
بعض احادیث ارشاد فرموده بیم و مسعود که امور بلغت بالشم
فما لهولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا و شعر ازین نظر ازو
مولوی کرده در جهت نقطه این مسئله خود بخاطر رسید لکن لیس
خدا دل ما را بود کثرت فی الاسلام و در کلام سلطان المحققین
اهل دین و درج مذهب حق بخواهد شد کفر اللکه و الدین یمیت
کفر مر خود بحق و لصاحبش تمام آنچه ترتیب و تحقیق باشد از حضر
نزد الغیرا در نظر است نقش میبین چشم احول جز بخ دردول
هر که بنقص رسانیدن نبود تا الحدیث الجام و الاکثر یعصم چنانچه که اشاره است
بحدیث السعید من سعد فی بطن امه و الشقی من شقی فی بطن امه اعنی سعادت
و شقاوت مر کس حسب قضا معین تا شده اوست این حاکی
سخن است که حکما میگویند که جهت مجعول نیست بلکه در است نه
علت سمح از اهل الذاتی لا یعلل اذ ابدیت دیده در وجود و مانند
ازو از جهت علت سمح از اهوای تا نجمی نیست تراع بلکه صلح است
که بیکوشد حق الحاصب آن را موجود و است آن را موجود در حال
این سخن را فرمود گفتم که نسبی خط خطا بر تو گشته کش بر او
بود که این چنین بود مراد الحواشی اقتضی بگوید که جهت مجعول است نه
این سخن که حاجت فوضه ما را جهت گرده است بلکه باین سخن که جهت را
به حقیقت کرده است که عقل را شرایع و فوضه مقیده نبود از جهت
سعد وحیت غیر متصل زیرا که نیست متعلق جعل جهت است نه باین معنی که وجود را

پس چون ان کلمه در فقره صاحب الف طف یکشف گفته است که هرگاه شخص عرف
و به غیرت بخ و نکند و فه لانت و ارعاد ارشاد خود محقق خون خدا
کلام عرفا را بر حمل و بستی حمل نماید نفوذ او نکشف است بعضی از محققان
رحمه الله تعالی در بعضی رسایل خود ذکر فرموده که بارز جمله آن که مراد بود
جانب ظفی رعیتی آن گرده دخترانند که این قیاس سبع الفارقی الکامل
ترجمه کلام شیخ عطار گفته است در حضرت کش او است مطوی که
مراد او در مرتبه گرده اول ما بین هو بو او محور در کلام دیگرش نیکو بر
هر گزیده که مقتنه گفته خدا را جدا گرده لکن بخ زرت آن باشد
که ذات و صفات محمد فی کشف آید زبان جان کلمه او را نگفته
و لازمه گرده چنانکه در دیباچه گذشت کنکانش زنگر چرا باید عجم
نص صریح کلام حضرت امیر المومنین علیه السلام تعالی در ترجمه آنکه
سفرها بر لا للفتن بکلی مرت حرکت مشار داشت تحو رهان
و در حدیث دیگر ملحوظ است که اگر کسی معرفت بحرف نوشته شد و که
گفت ما را محمد کلام را بد خود را ازان کلام که محقق نظر خلاف
کما فی که فرقه از ترجمه کلامش نیست خود چنانچه کرد از هر کدام
کنیم است که از سجده صنم نکنند بلکه مقصودش آنست مثل آنکه با
سجده بر خاک که ما بکنیم الحجر الاسود اما این در قرآن ما تاب
هر چند قصد کند از این بیت اما شیخ سجده صنم و شده از ای ملاحظ
کفر قرار داده بعضی دارد بر کس که این نوع کنند و از صاحبش بالاسلام که
احکام کفر قرار داده است چنانچه در ظاهر حکم از قرار داده است با سلام
کفر قرار داده هر چند عند الله معلوم نخواهد از نظر شرع قبول نباید
نمود و اگر کسی لفظ جمله ظاهر شهادتین گفت و بعد حکم اسلام بر او جاری
کنیم و اگر در واقع منافق باشد و ما نمیدانیم او در حقیقت کهنه

٦٤

کار از زاهد و زرع شیوه مجنون گرید و الا مثنوی بزرع الم
از مجالس [illegible] زرع الی الا القوم الکافرون نومید
از جناب احدیت کفر است بلکه مراد آنست که از اهل الیم
از اهل ورع که الدنیا حرام علی اهل الآخرة و الآخرة حرام
علی اهل الدنیا و هما حرامان علی اهل الله و عبادت زاهدانه
بهشت منکشم و در لوح تقدیر که عبارت است از علم الهی است
بهتر در انوشته انما گر بطمع بهشت عبادت کنم بلکه عبادت
من محض رضا ارادت کما قال امیرالمؤمنین علیه السلام ما
عبدتک طمعا فی جنتک و لا خوفا من عقابک بل
وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک و لسان الغیب تصریح
باین معنی در مقطع غزل نموده حافظ لطف حق از تو
عنایت الهی بس فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت
و در موضع دیگر فرموده است که عاشق نازم مرا با کفر و
الایمان چه کار تشنه دل دوم را الخضر و ابحران چه کار
کمان گوئی ترا از آتش ظلمه مستغنیست اثر نیند تو از هر دو عالم
آزاد است گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ تو در طریق ادب
باش و گو گناه من است [illegible]
عمده اختلافات بسیاری که در آن شده آن است قول اشعری
یکی مذهب معتزله که مجبور ادر فعل خود مستقل [illegible]
دوم اشعریه که مجبور مسند انند عمده است [illegible] خالق افعال
و کلام عمده است تقسیم [illegible] لا جبر و لا تفویض

و لا تفویض بل امر بین امرین چنانکه اعتزال الامام [illegible]
صاحب کشاف [illegible] معتزلی [illegible]
لازم [illegible] شیعه [illegible]
بودن [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
نص صریح چنانکه در آیه کریمه اطیعوا الله [illegible]
امام مفترض الطاعه [illegible] شیعه [illegible]
اجماع [illegible] خلیفه [illegible] سنی میخوانند
پس ممکن است که شیعه [illegible]
جناب احدیت باشد تابع اشعری [illegible]
[illegible] استدلال [illegible] لسان الغیب [illegible]
هرگاه [illegible]
جای [illegible] غلام شاهم [illegible]
جهان [illegible]
آنرا که [illegible]
[illegible]
بهشت امروز [illegible] فردا روح [illegible]
و این [illegible]
[illegible]
و اظهار [illegible]
محققه امامیه رضوان الله علیهم [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] جمیع ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

٦٥

و [illegible] گویا [illegible]
روز [illegible] رود در [illegible]
و قاف و [illegible] حرف [illegible]
و فا حرف [illegible] حروف [illegible]
[illegible] عالم الغیب [illegible]
چون [illegible]
[illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
معنی [illegible] معلوم [illegible]
[illegible]
جلوه [illegible]
[illegible]
[illegible] حافظ [illegible]
از طریقه مجاز [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لسان الغیب [illegible]
[illegible] اصطلاح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بیاض وحدت رسانید که جذبة من جذبات الحق توازی عمل الثقلین
[illegible] و چون قطره با دریا رسید [illegible]
از خود رسته [illegible]
اشاره بان [illegible] جذبه [illegible] از این [illegible]
و آن [illegible] بیاض وحدت بیان کرده ام [illegible]
که دیگری [illegible]
کامل [illegible] از باده معرفت [illegible]
معارف [illegible] کرده ام [illegible] معرفت [illegible]
[illegible]
[illegible] این باده [illegible] رسیده [illegible]
[illegible]
علیه السلام لا تعطوا الحکمة غیر اهلها فتظلموها [illegible]
حدیث مشهور لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله او
لکفره [illegible]
[illegible]
[illegible] عشق [illegible]
[illegible]
عشق را [illegible]
و در حقیقت معرفت [illegible] کنت کنزا مخفیا فاحببت ان
اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف [illegible]

[illegible] عاشق
با معشوق [illegible]
[illegible] عاشق [illegible] معشوق [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
این کلام [illegible] عشق [illegible]
[illegible] معشوق [illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible] معشوقه [illegible]
[illegible]
[illegible] مطلوب حقیقی [illegible]
نظر التفات [illegible] مطلوب حقیقی [illegible]
بدون صورت [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] معشوق [illegible] جام [illegible]
صورت [illegible]
باده است که [illegible] صورت [illegible]
معشوق [illegible]

[illegible] شیخنا البهائی [illegible] الرحمة [illegible]
[illegible] مطلع حضرت صادق [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible]
جدنا و کلامی [illegible] کلام الله [illegible]
[illegible] و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی
الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] حضرت
[illegible] لیلة القدر [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] تنزل الملائکة والروح
فیها باذن ربهم [illegible]
از [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] مصحف فاطمه [illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
حضرت فاطمه [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]

[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مطلوب حقیقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عاشق [illegible]
[illegible]
[illegible] معرفت [illegible]

من رذائل الاوصاف والاخلاق حتى فاضت عليهم من الطاف الحق
باستعداد هذه الحالة و در جای دیگر فرموده که سعادة [illegible]
السعادات للطائف التي تتفرع كفاية روحه و قلبه لقربه
و عقله سرهم فتى انه و مشاهدة حتى اذا امضى عمره [illegible]
احياء الله حيوة طيبة مخفى نيست كه جميع اين سخنان [illegible]
بلا تصرف حضرت سيد [illegible] الاولى [illegible]
عاش ابد [illegible] حضرت [illegible] شود و [illegible] حق [illegible]
که خرق عادت [illegible] و [illegible] حضرات ائمه معصومين
صادر میشود چنانکه فرید الدهر وحید الزمان سلطان
المحققين و برهان المدققين الذي لم [illegible] الادوار
و لم يظهر [illegible] الاعصار آية الله العظمى [illegible] العلي
نصير الملة والدين در تجريد العقايد که [illegible] شيخ [illegible]
نقل [illegible] است [illegible] حق [illegible] افعال [illegible] کرامت فرقه
محققه بر غیر معصوم جایز میدانند و کسی که منکر این باشد
منکر نص قرآن است چنانچه اگر [illegible] قصه مريم [illegible]
که در قرآن است کلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها
رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هو من عند الله
[illegible] و [illegible] و همچنین قصه آصف بن برخیا
در حضرت سلیمان علیه السلام که [illegible]
[illegible] بلقیس را حاضر ساخته [illegible]
۸

مسافت [illegible] روزه راه [illegible] نظر [illegible] باز گردد
چنانکه در افصح کلام [illegible] مذکور است که انا آتيك به قبل ان يرتد
اليك طرفك [illegible] قاطع اند که خرق عادت از [illegible]
است اگر معصوم نباشند جایز الصدور است و هر کس [illegible]
ادا [illegible] و تحلیه [illegible] سبیل [illegible] و [illegible] های [illegible]
شاهد [illegible] حکمت [illegible] از [illegible] اصول [illegible]
آن [illegible] که از عادت در [illegible]
که [illegible] و [illegible] و همچنین [illegible]
از [illegible] سئوال نمود که [illegible] جواب [illegible]
[illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] که هر کس [illegible]
و [illegible] نظر [illegible] کند [illegible]
و حضرت [illegible] و [illegible] فرموده اند و اگر [illegible]
که [illegible] و بعضی از [illegible] که خرق عادت از
غیر انبیا [illegible] و [illegible] از غیر معصوم جایز الصدور
نیست و الا معصوم [illegible] معصوم و [illegible] امام [illegible] میشود
این [illegible] ربط با احادیث اهل بیت [illegible] و [illegible]
ندانسته اند که شبهه [illegible] و [illegible] و چندین [illegible]
که کمترین امور خرق عادت و خرق عادت از [illegible]
حضرات و [illegible] صادر میشود چنانکه در [illegible] الاولیاء
الاعظم الاکرم مولانا محمد [illegible] در [illegible] نمود [illegible]

[illegible] الصديقين [illegible] و [illegible] المعصومين دل [illegible]
دل که [illegible] است [illegible] از [illegible] صحبت [illegible]
[illegible] دل که عبارت از قلب است و مراد از و نفس ناطقه است
که آن را عقل [illegible] میگویند [illegible] ذلك [illegible]
له قلب این عقل و این جسم صنوبری که محل روح حیوانی است
از بخاری است لطیف که از صفوه [illegible] اخلاط [illegible] که
تعلق ببدن میگیرد و [illegible] روح حیوانی است [illegible]
جسم صنوبری را قلب [illegible] بسبب [illegible] احوال [illegible]
[illegible] را قلب خوانند چنانکه در [illegible] که
قلب المؤمن [illegible] که قلب العبد بين اصبعين من اصابع الرحمن
يقلبها كيف يشاء [illegible] نفس ناطقه است که تعبیر از و [illegible]
و میگویند که فلان [illegible] و جسم [illegible]
از شوب [illegible] مجرد ذات و معدن نفس ناطقه است [illegible]
از خارج [illegible] چندان [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] اند [illegible]
المتاخرین [illegible] افضل [illegible] بر [illegible] که [illegible]
[illegible] در راه طلب [illegible] خواهند [illegible]
عالم [illegible] که [illegible] را بیرون از [illegible] طلب [illegible]
و [illegible] علم [illegible] است از [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] در عالم
است [illegible] خواهی که تو [illegible] که نفس ناطقه
۱۸

ناطقه [illegible] در [illegible] آینه [illegible] است [illegible] بسبب [illegible]
در [illegible] جسمانیات و [illegible] و در [illegible]
شهوات و لذات جسمانیات [illegible] گرفته و [illegible]
[illegible] از [illegible] صحبت [illegible] تا [illegible] که
[illegible] در [illegible] است در [illegible] که [illegible] دل
[illegible] که [illegible] را [illegible] کرده [illegible]
[illegible] دل [illegible] که [illegible] دل [illegible]
[illegible] هیچ [illegible] از [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] کرده [illegible] در [illegible]
آن [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] است [illegible] آن
آن [illegible] و بعضی [illegible] که [illegible] طریق
طریقه [illegible] اگر [illegible] عصر و وحید دهر [illegible]
[illegible] است [illegible] الا [illegible]
چنانکه [illegible] که [illegible]
قطع این [illegible] سلیمان [illegible] و بعضی [illegible] در [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
و [illegible] در بعضی [illegible] یقول [illegible]
[illegible] الحاضر [illegible] و [illegible]
[illegible] لا [illegible] ذوق [illegible] العدو [illegible]
[illegible] حتى [illegible] المراد [illegible] ذوق [illegible]

الف ... که گردد و آل خواهر شد و همچنین ... جمیع

حروف میشود و ذات احدیت اصل جمیع ... است و ...

این معنی بعین الیقین ... هرگاه ... الف ... را ...

بر صفحه ... الف است و اگر از سر ... کرده صورت

ب ت ث ... است ... العباس ... ساز ... ازل ...

دیگر ... الف ... ست ...

عظیم است ... در ... چون ... شده ... حروف ...

کرده و در ... مقصود از ... تا ... راه

طلب ... نه ... از ...

... تخصیص ... ذات ...

و کمالات ظاهر ... الطریق ...

در راه طلب ... بزرگتر از ... اعظم از

... خود ... حروف

جز ... حیران ... التوحید ... فرد ...

رحمت ... الملک ... از ... در ... که ...

افسر ... آفتاب ... از ... در ...

... اصطلاحات ... تمام ...

... از مقام ... دیده ... که ... بر ...

... نگار ... خواهر ... عبارت ... ازو

... که ظاهر ... اشارت ... که

۱۸ در نظر ظاهر ... در ... صورت ... خود ...

... اعراض ... خود ... کنایه از ...

... حقیقت ... علم ظاهر است که ...

رو ... از ... جسم ... است ... مقصود ...

از ... گر ... قدرت ... در ...

... بر ... ظاهر ... تشبیه ...

که هرگاه ... نهایت ... نطق ... شمول ...

... درون ... تا ... دیوار ... الجمله

شاهده ... خاطر ... کس ... که این ... ازین

... این چنین ... باغ ... از ...

در نظر ... دیوار ... که ... در ... صفت ...

... نقش ... خطوط ...

شعر ... الطف ... باشند ... نهایت ...

... از ... آن ... ظاهر

... در این باب ... شده ... ناظر

... که ... شده ... کشف ... از

مشاهده ... باغ ... دیوار ... شاهده ...

... که چنین ... دیوار ... قطع ... انس ...

این ... حروف ... نقش ... که ... کرد

... که ... گذشته ... مطلوب

حقیقی ... خود ... خود ... و غفلت

ظاهر ... ذات ... عنوان ... اضافات

کنار ... شد ... از ... شده ... اللهم ...

... آن ... او ... که ... ظاهر میشود ...

... این طایفه ... عالم ... تعداد ... تصنیف ... شده

... دل ... گران ... شد ... که ... شنیده

... گویند ... سر ... آن ...

... گویند مصرع اول اشاره باین ... جنانکه ... این ...

... علم ... که ... آنکه ... ... مرتبه

که در هر مرتبه ... قناعت ... که آن ... الله ...

... ذات ... باشد ... اول ... خود ...

... در حقیقت همین یک ... صفات ... که در

... صفات ... ظاهر ... دارد ... ازان

... که موجودات ... مستفاد ... حقیقت ...

هرگاه ... مرتبه ... مرتبه ... شده ... اول

در مرتبه ... صفات ... که ...

... ذات ... که ... از ...

... که افعال ... از ... ازل ... که ... اصل ...

... بعد ... صفات ... خود ...

صفات ... ظاهر ... صفات ... صفت ...

... اطلاق ... بعد از ان ذوات ... مرتبه ...

وجود ... ذات ... وجود ... ذوات ...

از ... نظر ... غیر از مطلوب حقیقی ... خود ...

۲۸ و دیگر ... اصطلاح ... عبارت از ...

... که ... اصطلاح ... مقصود ... از ...

از ... که عبارت ... از ...

صورت ... کلام لسان الغیب ... ازین ... از عدم علم

... است ... دل ... خود ...

... عشق ... الحقیقه ...

و معرفت ... که ... قید ... از ...

نیست ... فارغ ... که ... از ...

که ... است ... صفات ... تصرف ... چنین ...

... ذات ... مقطع غزل اشاره ... این معنی ...

حافظ ... که ... از ... که در ...

پس ... قید ... شده ... که

... آن ... است ... که ...

... چنانکه ... الدین ... شیخ المحققین ...

... در ... ازو ... عالم ...

عالم که ... ازوست ... رفت ... اوست

ساقی ... آن ... اوست ... عشق ... از

عاشق ... این بیت اشاره ...

... گنج ... لم ...

... اعرف ... دارد ... کنم ...

... قلب ... نهفت ...

... ذات ... است ... ذات ...

از حضرت ... علیه السلام ... که ... الالف ...

... جمیع حروف الف ...

زینهار از آنکه شبهه ... او است چرا که مراد از چشم بصیرت ... [illegible] ... لا تدرکه الابصار

و هو یدرک الابصار اگر کسی سؤال کند که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

٧٨

لیکن علم بعالم نه اند و فنا بر این النفس عبارت از آنست که درین مطلع شوند و دور نیست که حکما میگویند که عکس جمیع [illegible] محتاج بعلت [illegible] در بقا نیز محتاج بعلت است تمام نفس نفس حادث نمی‌شوند که عرفا میگویند اما [illegible] مراد حکیم سنائی علیه الرحمه از این بیت همان است [illegible] میفرماید عارفان [illegible] دو [illegible] عید کنند [illegible] بعضی را آمدن نفس و فرو رفتن که متضمن دو [illegible] صورت [illegible] آن عکس [illegible] کنند که جنس نفس [illegible] که [illegible] کرده بواسطه [illegible] نگاه [illegible] و بعضی عرفا میگویند که در هر نفس [illegible] جلا لا و جمالا [illegible] که [illegible] اوراک آن [illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] لا وجود [illegible] که [illegible] هردم [illegible] و [illegible] در شعر [illegible] عرفا [illegible] بعضی [illegible] که [illegible] عکس [illegible] تا [illegible] سنجا [illegible] که [illegible] جلا لا [illegible] تحقیق [illegible] افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس

من خلق جدید بعضی عرفا اشاره باین معنی کرده اند [illegible] در آن معنی [illegible] از چهره مقصود [illegible] ظهور می‌بخشد باب دویم در بیان [illegible] که [illegible] آن موقوف بر توضیح اصطلاح اهل عرفان است [illegible] که [illegible] خوش [illegible] از [illegible] عبارت از [illegible] که [illegible] عالم [illegible] قطع [illegible] همراهی خضر [illegible] ظلمات [illegible] طریق عشق [illegible] پر [illegible] در این راه [illegible] و مولوی معنوی میگوید [illegible] راه [illegible] زاغ [illegible] شرارة [illegible] از معرفت الله [illegible] خلاق [illegible] عبارت [illegible] ما نحن [illegible] ظاهر [illegible] الیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون و حدیث [illegible] فی [illegible] الذهب و الفضة [illegible] الظلم ظلمات یوم القیمة [illegible]

٧٨

[illegible] که [illegible] آدم [illegible] که مظهر [illegible] جمیع اسماء و صفات [illegible] در حسن [illegible] حقیقت [illegible] از [illegible] حضرت [illegible] لسان الغیب [illegible] فرموده [illegible] نقش [illegible] بر [illegible] اصطلاح عرفا عبارت از ذات [illegible] که جمیع ذوات [illegible] عبارت [illegible] که عبارت از [illegible] عارف [illegible] که [illegible] بلکه عین [illegible] در [illegible] ذات [illegible] و لا [illegible] چون [illegible] چون [illegible] که [illegible] عارف [illegible] زهره [illegible]

[illegible] این همه عکس می و نقش [illegible] که نمود [illegible] یعنی این همه [illegible] در [illegible] که در [illegible] آفتاب [illegible] از [illegible] و جلوه ظهور می‌بخشد [illegible] جوهر [illegible] مشکوة [illegible] عشق [illegible] که [illegible] سلاک عشق [illegible] که عبارت از عارفان حق [illegible] حیرت [illegible] که [illegible] تسبیح حق [illegible] تسبیح [illegible] جلوه ظهور [illegible] بعضی عرفا [illegible] حق [illegible] عبارت از [illegible] شرح [illegible] که در رساله [illegible] شیخ نجم الدین کبری [illegible] نفس الرحمن که [illegible] عالم [illegible] حیات از [illegible] اثر آن حیات در [illegible] عالم [illegible] که [illegible] جمیعا در هر نفس [illegible] بذات مطلق [illegible] مشغول [illegible]

خوش با خود گفت [illegible] به سینه در محبت شاه بر گرفتم چشم
و گوش و دست و [illegible] را و چشم و این گناه را [illegible] شرط اقتضا است
پس یکبار دیگر [illegible] بشنود [illegible]
شنیدن [illegible] و گفتن [illegible] پس [illegible] زبان
[illegible] است چرا که گفتن [illegible]
[illegible] گفتن [illegible] پادشاه است [illegible]
[illegible] خلعت سلطان عشق [illegible]
[illegible]
[illegible]
بیان این [illegible] عرف السلطان [illegible]
جلوه [illegible] زبان [illegible]
که اشرف [illegible] است [illegible] اشاره [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این دل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
این [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فیسا [illegible] عالم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ذکر حق و [illegible] پس از [illegible]
[illegible] نقطه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت [illegible]
[illegible] ذات [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمعیت [illegible]
[illegible]
[illegible] جمعیت [illegible] کثرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]

که باده [illegible] یعنی
این کلمه [illegible]
حتی اگر باده [illegible]
[illegible]
[illegible]
عبارت [illegible]
الهی [illegible]
و در [illegible] حیرت [illegible] که حضرت [illegible]
[illegible]
و حدیث شریف [illegible]
امیرالمؤمنین [illegible]
حضرت [illegible]
برای [illegible]
[illegible]
ولکن [illegible]
که حافظ [illegible]
[illegible]
موجب [illegible]
همیشه [illegible]
تا [illegible]

از برای آن دو بیت شیخ عطار که مشهور است [illegible]
و آن کرم و درین عالم که خانه بنا کردم شدم بر بام خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] آن کامل گرفته عشق بنا کردم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
عبارت [illegible] انسان [illegible]
[illegible]
حقیقت [illegible]
[illegible]
گمراه عالم کرد [illegible]
عبارت از کثرت [illegible]
نور وحدت [illegible]
وحدت مطلق است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

۸۶

پس زلف کنایه از حضرت شیونات و کثرت و تعینات که حجاب
ذات است در اصطلاح این طایفه رضی الله عنهم چه وحدت مطلق گردد
چنانچه در جای دیگر می‌فرماید که دلم از زلف پریشانت ...
[illegible]

[illegible]

۸۷

جمله اسرار این صحیفه مجموعه را خاص ...
[illegible]

[illegible]

باده در مجلس احبا از شهود تعریف شنیده گران زراد
بشناسند و بدانند که او کسی خوف میکوید
نه دیگری تا در وقت شهادت زن از او اشتباه نشد
بتوانند شهادت داد و تعیین سکوک نمود و اعتبار
و بعد از در حین اجرای صیغه نکنند و قبل از شروع
در صیغه خطبه مشتمل بر حمد و صلوات بخوانند نکاح
را تعقیب بر ستاح بخوانند و خطبه‌های منقول در
کتب است هر یک را بخوانند خوب است
والله اعلم بالصواب
دیباچه قباله نکاح در رفتن سبع قسم به کلک فکر چنین
در رقم الم مطالع که هو رحمن علیه انعم
ولا قسم سکان قلم و نقطه خامه ملاغت شیم
در این نوع آن نجح گلکم کرسی اعتدال اعیه در
اهتزاز و الوان سته و عشوات بکلید نوین
برروی چمنان باز و عروسان غنچه چمن در
غرفات بساتین و چمن حجله ساز و مجملات
سیمین ساق قدبستی درباز و چشمان
شاهد غنچه بساتین سرب در آواز و
بلبلان ببهوای گل در جوش و دستان سرا از
هزاران نغمه بوستان در جوش و نازک
تنان گلی بر تن از بهار سمن و سرودن
در اسواق مناظر خود فروش و گلها و بهار از غرور
با عارض نازک و چهره فروزنده از شاخسار خوش
و دوشیزگان بستان از حله زرنگاری در بر و حمر
نقش گلبرگ در برسر هوای هم آغوش چمن
درخت خیابان نقاشی در گردش و ... مسطور

و زن با صیغه گوید و زن اگر نباشد با وکیل زن
در این صورت صیغه‌ها نکوئیست که قسم دوم مذکور
الا صیغه سیم که لفظ مدای نیاید کرد و قسم پنجم و ششم
و هفتم و هشتم که هر کدام از اقسام مذکوره
از قسم یا مردانست و قبول از قسم دیگر
مقتضی بر حسب لفظ نیست هم الله هر دو صیغه
و لایت عقد کنند ولی دختر میگوید
ختنتی ولایة علیها علی الصداق المعلوم و ولی
قبلت لابنی ولا علی الصداق المعلوم بار دیگر
بجای زوجت انکحت میگوید بار دیگر باز زوجت
بجای قبلت ابنی میگوید بس میگوید انکحت
بنتی زینب من ابنک محمد علی صداق اثنی عشر
تومانا فضة مسکوکة ولی پسر میگوید قبلت النکاح
والتزویج لابنی و باقی صورتها از آنچه گفتیم ظاهر شود
یا پسر

که کسی که وکالت از طرفین مشود ...
که تمیز عدد واعراب ... الفاظ را درست تلفظ تواند
نمود و اگر تصحیح آنها نتواند کرد ... که ادای حروف از
مخارج تواند نمود و رعایت وقف و وصل در مواضع آن نمی‌کند
و چون در بین ایام در میان عوام متعارف شده است
الفاظ مکرر مثل محمد حسن و محمد علی ...
کم رعایت قواعد ترکیب در آنها نمایند محمد حسن و محمد علی
بگویند بفتح دال و یا و دال و نون و اگر رعایت طرز
عرب نمایند محمد علی بکسر دال و یا با تنوین هم میگفتند خوب
و در حین اجرای صیغه لازم است که حاضر باشند در وقت عقد
اگر وکیل بعد از اسم ... بگوید ... که اجرت ...
که قبل از اتمام صیغه ایجاب شروع بقبول نکند و ...
فاصله عمده در میان آن واقع نشود و ...

عن المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی دوم آنکه
زن و مرد هر دو صیغه گویند و زن وکیل داشته باشد
و باکره باشد زن میگوید زوجت نفسی علی الصداق
خمسین تومانًا موصوفًا مرد میگوید قبلت لنفسی علی
الصداق المعلوم پس زن میگوید انکحتک نفسی
علی المهر المعلوم مرد میگوید قبلت لنفسی پس زن
میگوید زوجتک اصالةً و وکالةً علی الصداق المعلوم
بالمهر المعلوم مرد میگوید قبلت التزویج لنفسی پس
زن میگوید انکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم
مرد میگوید قبلت النکاح لنفسی پس زن میگوید
زوجتک نفسی علی المهر المذکور مرد میگوید قبلت لنفسی
و در این صورت احتیاط آنست که زن از جانب پدر یا جد
پدری وکیل شود و باین نحو واقع سازد و اگر دختر
با شوهر گوید از جانب خود وکیل میشود میگوید
زوجتک

زوجتک بنتی زینب وکالةً عنها علی الصداق
خمسین تومانًا موصوفًا جواب [illegible] گردد
شد پس پدر میگوید انکحتک بنتی ولایةً عنها
بالمهر المذکور پدر باز جواب میگوید زوجت بنتی
زینب منک وکالةً و ولایةً علیها بالمهر المعلوم پدر باز
جواب پدر میگوید زوجت بنتی زینب علی الصداق
المعین المعلوم مرد میگوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم
سیم آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید و زن اگر باکره باشد
و یا ولی نداشته باشد به نحوی که در قسم اول گفتیم صیغه باید
گفت و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت و اگر
چهار صیغه اول آنکه نظم این ضم کند ظاهر آنست
که وکیل زن بگوید انکحت و زوجت نفس موکلتی [illegible]
من موکلک محمد علی المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت النکاح
و التزویج لموکلی محمد علی المهر المعلوم چهارم آنکه

نکاح واقع میشود و همچنین در جمیع عقود مثل بیع که دیگر
مراد از این باشد که عقد مع ایجاب لفظ بعت واقع میشود
بعد از تمهید این مقدمات میدانیم که خالی از این نیست که
یا وکیل مرد با وکیل زن صیغه میگوید یا مرد با زن یا
وکیل مرد با زن یا وکیل زن با مرد و در هر صورت یا رضا
رعایت میکنیم که باید چنانکه ولی داشته باشد یا اگر
داشته باشد اگر نباشد و در این صورت همه شش صورت
بهم میرسد [illegible] در صورتی که شوهر و زن هر دو بالغ
باشند و اگر هر دو بالغ نباشند یک صورت دیگر
مرد بالغ باشد و دختر نابالغ یا برعکس خالی از آن نیست که
ولی طفل نابالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ و این نیز
صورت است صورت سابق سیزده صورت
میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه گویند و زن
باشد و ولی حاضر داشته باشد از زن وکیل زن [illegible]
[illegible]

پس فرض میکنیم که مرد محمد نام و زن زینب اول
وکیل زن میگوید انکحت موکلک محمد موکلتی زینب علی
صداق خمسین تومانًا موصوفًا وکیل مرد میگوید قبلت النکاح
لموکلی علی الصداق المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت
موکلک موکلتی بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت التزویج
لموکلی پس وکیل زن میگوید زوجت موکلک موکلتی علی
المهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی علی المهر المعلوم
پس وکیل زن میگوید که زوجت محمدًا زینب علی الصداق
المعین الموصوف وکیل مرد میگوید قبلت وکالةً عن محمد
پس وکیل زن میگوید انکحت نفس موکلتی [illegible] وکالةً عنها
و عن ابیها و جدها من موکلک محمد بالصداق المذکور
وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور
پس وکیل زن میگوید زوجت بنت موکلی من
موکلک بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی
پس وکیل زن میگوید انکحت زینب من موکلک علی [illegible]

۷۷

بنا بر این است که ظاهر جمعی از اقوال اصحاب است
که عقد دائم را بلفظ نکاح و تزویج ایراد نمود و افصح قول
است و تحقیق شیخ ما رضوان الله علیهم ایراد لفظ
ایراد است [illegible] رعایة الاحتیاط و الاقتصار
دارد که مشهور و مراد علمی جمعی از امامیه که بعلاوه
ایشان یافته اند هم این نحو که لفظ تزویج و نکاح
اند و مفعول [illegible] متعدی [illegible] شده و در کتب لغت
متعدی بنفس [illegible] شده و در قرآن مجید نیز نکاح
در جمیع مواضع متعدی بنفس [illegible] شده از آن جمله قوله تعالی
ارید ان انکحک احدی ابنتی و تزویج [illegible]
متعدی بنفس [illegible] شده و قوله تعالی زوجناکها
بعضی متعدی [illegible] قوله تعالی و زوجناهم بحور عین و بعضی
[illegible] تشیع در بسیاری از اخبار دیدم که متعدی
بنفس [illegible] پس رعایت غایت احتیاط مقتضی آنست
که بجمیع وجوه ایراد نمایند الفاظ را که سبق ذکر یافت
[illegible] زن و شوهر [illegible] پس اگر

هر دو [illegible] الفاظ از بسیاری از اخبار
و قول اکثر اصحاب است که در باکره بالغه عاقله [illegible]
استقلال ولی نیز [illegible] احوط آنست که رضای هر دو واقع شود
و الا هرچه موافق [illegible] رعایة [illegible] احتیاط طریقه
مرضیه است آن نحو که وکالت دختر جدا و وکالت ولی جدا
و وکالت هر دو در یک صفحه تحریر نمایند ذکر کرده است
بهر طریق [illegible] و ولی در نکاح پدر است و جد پدری
و رضای هر یک از این دو کافیست و اگر این هر دو فوت
شده باشند رضای دختر کافیست اگر باکره نیز باشد
رضای زن کافیست هرچند [illegible] باشد و الفاظ یا [illegible]
که مشهور میان علماست در جمیع عقود العقود [illegible]
است مثلا اگر کسی بلفظ انکحت [illegible] اگر [illegible]
قبل از این کلام نکاح واقع [illegible] و بالکلیه از آن جهت [illegible]
این خبر است و این نحو نکاح واقع [illegible] اگر [illegible]
که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازند این [illegible]

۶۷

که گذشته سر [illegible] [illegible] اگر [illegible] نوروز
[illegible] جمیع [illegible] [illegible]
[illegible] داشته باشد [illegible] شده [illegible]
عجین [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] تحت [illegible] [illegible]
شاه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
علاوه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

صیغه نکاح با جمیع عقود [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی احل لنا النکاح و حرم الزنا و السفاح
و الصلاة و السلام علی محمد سید المرسلین و خاتم
النبیین و آله الطیبین الطاهرین المعصومین
و بعد غرض از تحریر این رساله و [illegible] آنست که جمعی از
طلاب [illegible] در [illegible] [illegible] التمس [illegible]
به تحریر صیغ عقود نکاح و انواع تعبیرات آن
بر وجهی که غایت احتیاط که در جمیع امور مستحسن [illegible]
[illegible] آن بر وجه [illegible] و چون [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
لازم دانسته چند کلمه در [illegible] خود [illegible]
[illegible] تحریر [illegible] [illegible]

۵۰

و اگر بلغم و اگر [illegible] که مستعفف شده [illegible] حرق [illegible]
کرده و اگر به علت داء السعلب [illegible] تا زنده [illegible]
ازو [illegible] نشد و [illegible] نیشم که از [illegible] معقود [illegible]
بیند که [illegible] از [illegible] ازو دم [illegible] دراز [illegible] شود دیگر [illegible]
که اگر غذائی در [illegible] تناول نایم در [illegible] علت [illegible]
و [illegible] ازوی که [illegible] در [illegible] کند
که [illegible] نقصان [illegible] کند [illegible]
آنها [illegible] غالب شود [illegible] اگر [illegible]
کوز [illegible] شده [illegible] بعد از آن [illegible]
قلم [illegible] بروی [illegible] که [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] دوم [illegible]
[illegible] برابر [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] زنده [illegible] اگر
بر روی

بر روی او بیا [illegible] شد و [illegible] نجاشه [illegible]
کشته اگر تاثیر کوهها [illegible] الا [illegible] شیا [illegible]
[illegible] شد [illegible] کشته اگر [illegible]
[illegible] ارواح [illegible] اگر [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] غذا گوشت [illegible] چشم [illegible]
[illegible] و [illegible] سر [illegible]
[illegible] اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] کشته [illegible] که [illegible] غذا
[illegible] اگر [illegible] روغن [illegible]
[illegible] صفت روغن [illegible]
[illegible] و [illegible] عرق [illegible]
[illegible] و [illegible] خشک [illegible]
[illegible] الله [illegible] کرده [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

۵۱

[illegible] حکیم [illegible]

[illegible] جمیع [illegible] العصر [illegible]
[illegible] حکیم [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که فقیر را [illegible] علت [illegible]
عارض شده اگر غذائی در [illegible] تناول [illegible] علت [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] غذا [illegible] علت [illegible]
چاره این [illegible] علاج شده [illegible] اگر
[illegible] اگر [illegible] فقیر را [illegible]
[illegible] ادراک [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] کرده [illegible]
[illegible] کوشش [illegible]
و [illegible] الصدر [illegible]

[illegible] حاصل [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] خاق [illegible]
و [illegible] عرق [illegible]
و [illegible] قولنج [illegible]
[illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] خاطر [illegible]
که فقیر را علت [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
اگر [illegible] کرم [illegible]
که [illegible] خاطر [illegible]

زن آن آزاد پسر این بنده را دو حصه خویش [illegible] پسر را
در که آزاد کنیز گفت و هر دو [illegible] ترا [illegible]
چگونه حکم کنی گفتم مسئله ایم [illegible] کتاب [illegible] نویسی گفتم [illegible]
گفت اگر ده درم قرض [illegible] کرد و گوید که [illegible]
[illegible] بیایند و هیچ علامت [illegible]
الا که [illegible] و دیگر [illegible] الا علامت [illegible]
نویسی گفتم فلان ابن فلان ابا علم و فلان الا علم گفت [illegible]
[illegible] در [illegible] فرزند [illegible]
من نوشته [illegible] که حق [illegible] گفتم [illegible] گفت
[illegible] نیستی گفتم [illegible] کتاب معلوم نیست گفت [illegible]
[illegible]
[illegible] کرده و دیگری [illegible]
حکم کن و میان آن [illegible] گفتم [illegible]
کتاب معلوم نیستی نوشتن [illegible]
نفس [illegible]
و از آن سخن [illegible] گفتم روا باشد که این جواب [illegible]

[illegible] اگر بجواب [illegible] که [illegible]
[illegible] که لا بعد [illegible]
[illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible] که آن [illegible]
[illegible] آنچه [illegible]
دختر و پسر [illegible] آنچه [illegible]
دختر [illegible] آنچه [illegible] باشد علم [illegible]
و آن را [illegible]
فرق میان [illegible]
و [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] نقد [illegible]
[illegible]

بر سر خوان کرم [illegible] این نعت [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] گفتم
[illegible] کتاب گفت [illegible] نوع [illegible]
[illegible] سخن شنیدم [illegible]
[illegible] گفتم [illegible] نوع [illegible] گفت [illegible] کتاب
[illegible] باید [illegible]
دوم کتاب [illegible] باید که [illegible]
و اجماع و اصول و فروع [illegible] سیم کتاب [illegible] علم
باید که [illegible]
[illegible] چهارم کتاب [illegible] باید [illegible]
[illegible] آداب [illegible]
پنجم کتاب [illegible] باید که [illegible]
[illegible]
[illegible] خط [illegible]

[illegible] کتاب [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم
[illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible] گفتم کاتب [illegible] گفت اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] زمین [illegible]
[illegible]
[illegible] آن زمین [illegible]
کاتب [illegible] زمین [illegible]
[illegible] گفتم [illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible]

۹۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۵

[illegible]

[illegible]

[illegible]

٩٦

[illegible]

[illegible] حقیقی
عالی [illegible] محقق [illegible] الکرام
حضرت [illegible] فضل الفضلاء العظام [illegible]
عارف [illegible] الاعلام [illegible]
[illegible]
در رشته [illegible] القاب
[illegible] خاطر [illegible]
[illegible]
[illegible] الطاف [illegible]
[illegible]
بهجت [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والسلام [illegible]

٨٦

خنده برگ ز شاعران بگو بیز نجوا که الاکبر
شرط کلک سخن گسسته و چه لطف عریان الاوراق
و دفتره و هنگ قلم فیض اثرم [illegible] علامت
شناور کلک [illegible] دهانه [illegible]
خامه سحر [illegible] الارقام
قلم [illegible] نوشته [illegible] تحریر
دست [illegible] کلک [illegible] رشته حسن خط [illegible]
خط [illegible] کشیده و دست [illegible] خوشنوار
و شاهراه ان [illegible] نقطه را در چاه [illegible] اوراق
پرورده [illegible] خط کلکم [illegible]
[illegible]
[illegible] قلم [illegible]
بازار گوهر فروشان [illegible] اسباب
[illegible] رونق [illegible]
بخاطر عاطر رسیده غرض [illegible] صفای
مقراض [illegible] بلکه [illegible] تحصیل [illegible] که [illegible]
رشته [illegible] حرارت [illegible]
اگر ذهن [illegible] تکرار وصف
حدتش [illegible] قلم [illegible] اگر شرح
تندی [illegible] فولادی [illegible] حسن
جوهرش [illegible] جوهریان [illegible] صفت [illegible]
متاع آئینه داران [illegible] صورت [illegible]
توان [illegible] مقراض [illegible]
[illegible] آرزوی [illegible] متاع [illegible]
چه [illegible] والله

تفضلات والای که در بیان الطاف خاص او عاجز است زبان
پیش چشم همتم از آنکه تا سماک بر ششم خاک است گوهر
نمایان که بها تر از خاک است و در نظر ادراک او هیچ
خصلت شیوه بخشش او که است نظر کمال خود ایشان
بذل جود زر را در نظر علما ان به غایت سهل و آسان
دیده و این صورت خط او از راه لطف ایشان لب شده
هر که تماشای خطوط شخص از قبیل علما ان که در طرز نوشتن
سهولت نماید در عرف اهل دانش شعار
است و رخوت که گشته او از زر و آب است نه شته
در جهان رشحات آن را همی آورند و دعوت وقت درین
شبه و عارفند و چه از خوبی بجهند
لاجرم قلمش تماشای ان نشوی صحیفه ای است
مرا فرموده تحصیل چه بهای زرافشان ممکن نبوده است
المحروم رونق قلمداران و شمع سبک لفظ از درس نامه
با آلات علم و فضل اسباب است و جلال الصور کرده از
زهی حالت که در حقیقت نفعش اکثر رونق شده است
و شمع سبب آن جمع گشته اکمال کمال و حسب اجلال
شدی هر جا بر بنیاد آن آن قدر حرف آن نموده
با آن و بود و بود در آن نمودی از طلب سبق جهان
بشنو چیزی بها ز هر سکونه ادوات یعنی قلم و دوات
دادی و پسند آن دانشوری و برهه بسیار محبوب و معتبار
یعنی چه رودی که برتر از رتبه او در نظر اهل المعارف
را تحصیل کمال بنقد ان نقش و خوش نویسی و در آن بکار
کسی را این فعلات زاده است نمود و در نظر این
خاص است او سالغه بر سر اهل کرامت بلطف الله
کراکثر او آن پیر رونق قلمدانم طعنه بر اوراق حشر اهل آن دارد

به بوستان بخشیده و از شراب خاص طرح و غلام نگاه شاد
سرایت دیده و بسیاری از لذات بهشت سینه و با دلدار
احباب را بر وش جهان بخشیده و شراب خوشگوار زر بذل
و بخشش را چشیده و بکام جان از قسول شغل او را
شیرین کرده و دلهای تشنه ایشان را آب ذوق آورده
نظر این در رتبه اعمال علمای ان را بیش از پیش نموده و به
تحریر رقعه بهر از روی شاهد برهه گفته که نقوش او در نظر علما است
چیزی و بهتر در دقیقه و ارکان و نشر نثر شعر بخواه او را علما
خواهشمند و در رقعه که قصد نموده شده است اطراف آن نگاشت
و خود را او طرح جان از آن چشمه در نقش شیرین تخت سلطان
حاجت که بر رونق او همت بخشیده و عقد گوهر نسخه دار از دستش
بر بخشیده و بخشش او ضابطه جوان از شاه که هم براتحفه و پیاده
خود داری که بخشیده او رتبه باخبر و تعلق در آن عزیز با نوید او که
بر سر کسی این است که ارباب کرید را حاجات خود نیک به
دارند
با خواب جانی زر بذل و بخشش انقطاع با نور و دل بر نقش
آن کلا را کرد بها و قطع نظر از آن چشم بر سر او در این سخن
و عطا را وقت همت که نحو و شرار عقول اهل نقوش از
رشته سخاوت و علاقه همت را قطع نموده و از این خوانش اسباب
سرایت از روی خوش نقش گشوده راه این بخشش خود را قرار
بضاعت همه احق و ابلغ کار و دولت و شاد رفتار او
دارند هر چشمه که در عجب آثار روی کار در و در قدر این خوش فرهنگ
باز از آن ابر که در آلمعه حقا که از حیث الله بسم الله و از دفتر
این کرم عجب و شیخ که بهار معنی و تمام بنجاشه تر
در نظر اهل آن خواهند بود نموده و معنی و بها و بنده نفیس
چنان که از دستی جا بجوم که از صورت و بها به جانب خوش است را
شعشعه در زر او است نظم و حقوق از طول آن بخشش ز نقش که
در علاقه زر که آن نقوش و چشم از این احسان چو چشم
و آبروی استغنا از این باشد که کار نبود و چشم چو از نگین

شاهد مقصود در آغوش و [illegible] اصطلاح [illegible] بار در داد گشت
رشته ایشان کوتاه گردد و آن علت [illegible]
بحران [illegible] که از [illegible] خویش [illegible]
و اگر ترک استعلاج [illegible] مرض عدم العلاج [illegible]
طبیعت [illegible] مزاج [illegible] خاطر و [illegible] الابتهاج
[illegible] مزاج و [illegible] زوال [illegible]
و اشتعال روح [illegible] از تخت [illegible]
تیره [illegible] الله [illegible] از [illegible]
اختلاط جسم و جان [illegible]
روح [illegible] صفای [illegible]
[illegible]
صورت [illegible] ایشان از [illegible]

شرمنده ایشان از [illegible] که [illegible] از
معالجه گذشته و زمان [illegible] گشته [illegible]
[illegible] عدم [illegible]
[illegible] که [illegible] حرف [illegible]
و هم غذا [illegible] از [illegible]
مضایقه دارند اگر نظر [illegible]
[illegible] تنقیه [illegible]
محروم و [illegible] هیچ [illegible]
تمام [illegible] که [illegible]
[illegible] از رطوبت هوای [illegible] غذا [illegible]
نسج عنکبوت از [illegible] والسلام
[illegible]

از [illegible] حضرت [illegible] الملک العلام [illegible]
[illegible]

از لطف خداوند [illegible] گشت و [illegible]
[illegible] قلم در سلک نثر [illegible] نظم [illegible]
[illegible]
و در [illegible] ضبط [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] را [illegible]
اگر [illegible] از [illegible]
درویشی که [illegible]
و لقب [illegible] را [illegible]
[illegible]
[illegible] والسلام

و له رقعه طبیب

[illegible] از [illegible]

[illegible] الامام [illegible]
[illegible]
از [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مرض [illegible] اگر [illegible]
[illegible] الحق العلاج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

زینهار سر نوشت شعر [illegible] الکشه [illegible] سخن سرائی

دوقت عبارت [illegible] اگر [illegible]

[illegible] این [illegible] سر [illegible] گوش

دار [illegible] عبارت [illegible] سخن [illegible]

[illegible]

بیجو [illegible] ارواح [illegible] این [illegible]

[illegible]

[illegible] سخن [illegible] تجربه [illegible]

عرض [illegible]

جان [illegible]

ارزه [illegible]

[illegible]

دره [illegible] جمشید [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

وجودت [illegible] دل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله [illegible]

برابر انوار آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

موجب این [illegible]

[illegible]

[illegible]

در نظم [illegible] در ضمن [illegible]

[illegible]

[illegible]

در [illegible]

در [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گردان و امر گردید و از [illegible]

صورت وقوع [illegible] امید دارد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمام [illegible]

[illegible]

[illegible] لطف [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عظام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عمدة الامراء العظام و زبدة

الاشباه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الطاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این قسم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] العظام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۷۱

زنبرا [illegible] سفلور الطاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فلان [illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

میرزا [illegible] الملک [illegible]

[illegible] الملک [illegible]

درگاه [illegible]

[illegible]

[illegible]

فلان [illegible]

[illegible]

حشمت و [illegible]

[illegible]

[illegible]

این الف [illegible]

با میرزا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

و آن طریق [illegible]

[illegible]

[illegible] حسین [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١١٠

اگر آن پیرزن به پادشاهی رسیده بعرض رسانیده

و اگر به سلطنت نیافته به حضرت والا شرف [illegible] گردانم

و صاحب عالی قدر [illegible] آگاه و احترام اطلاع

دعای اجابت [illegible] حضور [illegible]

سید العباد [illegible] [illegible] نیافته باشد [illegible]

عالی [illegible] نیافته در میان [illegible]

[illegible] نوشته شده [illegible]

زیرا که پادشاهان [illegible] [illegible] نوشته

چنانکه در [illegible] و تکلیف [illegible]

[illegible] نوشته [illegible]

[illegible] والا [illegible] همین دستور اگر [illegible]

کرامت [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] دعا [illegible]

بعموم

و بعموم اعمام و خالان و برادران و فرزندان و عمه و خاله

و همشیره رقم نوشته میشود اگر عمه شاهزاده [illegible]

در [illegible] عمه [illegible] [illegible]

و جهت [illegible] [illegible] اگر عمه [illegible]

بزرگتر و شاهزاده باشد کمتر نوشته میشود [illegible]

[illegible] [illegible]

و جهت [illegible] [illegible]

[illegible] دعوات و [illegible] [illegible]

[illegible]

و در [illegible] [illegible] [illegible]

احوال [illegible] [illegible]

رتبه [illegible] معلوم است [illegible]

و عنوان [illegible] [illegible]

شعر [illegible] [illegible] از لطف

١١١

و عمدة الاعاظم و شیخ الاعاظم و عمدة الاعاظم

و [illegible] [illegible] الاعاظم و عمدة الاعیان [illegible]

[illegible] [illegible] بلقب [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] رحمة الله [illegible]

عرش گشته از شهادت [illegible]

و اخلاص [illegible] کافیست و [illegible]

و یکی از سادات معروف [illegible] نویسند

[illegible] [illegible] [illegible]

و [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] سیادت [illegible]

[illegible] السادات العظام آقا محمد رفیع [illegible]

[illegible]

سیادت و فضیلت [illegible]

[illegible] [illegible] شرافت و فضیلت [illegible]

[illegible] الفضلاء العظام [illegible]

[illegible] و [illegible] العلماء [illegible]

نویسند و فضلای مشهور و دیگر [illegible]

[illegible] الفضلاء الکرام و عمدة العلماء [illegible] نویسند

و هرگاه به یکی از خوانین محترم نویسند [illegible]

[illegible] اخلاص آگاه [illegible] خان [illegible]

عالیجاه [illegible] الامراء العظام [illegible] خان [illegible]

و هرگاه پادشاه خواهد که [illegible] نویسد

آن [illegible] رسیده [illegible]

١١٦

القاب امرا و اعیان دربار سلطنت و وزرای [illegible]

آنچه در عهد پادشاهان سلف بود القاب متنوع

منصب و هر صنفی را القاب خاص بود که اکنون [illegible]

و کم منسوخ شده که در این سرکار حضرت اعلی [illegible] نوشته

میشد لیکن بعضی از آنها الحال نیز در رسائل است

القاب [illegible] شخص و شخصیت [illegible] لطف و عنایت

پادشاهانه هر گاه بکرات [illegible] مرقوم [illegible]

العظم [illegible] باید نوشته شود و اگر تقریبا هم [illegible]

مقرب الخاقان [illegible] مقرب الحضرت [illegible] و در رتبه [illegible]

نوشته [illegible] اگر زاده باشد [illegible]

پیراش رتبه [illegible] شده [illegible] الاعاظم

نوشت [illegible] نوشته نمیشود [illegible] شده

و چنین [illegible] الواقع [illegible] مقرر شده [illegible]

القاب

القاب بعضی از اعیان و معارف که نوشته [illegible]

بزم [illegible] اخلاص شعار [illegible]

الفضایل [illegible] مقرب الخاقان [illegible]

الان حکیم باشی [illegible] مقرب الخاقان [illegible]

منجم باشی [illegible] سیادت و [illegible]

سلاله السادات و الفضلاء العظام [illegible]

ملا [illegible] شعار [illegible] رسیر [illegible]

رفعت [illegible] عمده الاعیان نظاما للرفعه و المعالی

[illegible] ایلچی [illegible] مقرب الحضرت

[illegible] وجعی [illegible] تقرب [illegible]

جمع کرده [illegible] مقرب الحضرت [illegible] اخلاص [illegible]

و اخلاص آگاه [illegible] نوشته میشود [illegible]

١١٧

امراء و اعیان حضرت [illegible] نوشته [illegible]

امرا [illegible] و [illegible] و [illegible] نوشته [illegible]

و [illegible] نه [illegible] باشی فرقه [illegible] دیوان

و [illegible] و [illegible] وزارت [illegible]

و [illegible] باشی و [illegible] باشی [illegible]

و [illegible] عزت و [illegible] مقرب الحضرت

العلیه العالیه نظاما للرفعه و المعالی [illegible] فرقه [illegible]

جزو از [illegible] توجه و [illegible]

نویس و [illegible] نویسان دیوان و [illegible]

[illegible] و [illegible] مقرب [illegible]

عزت [illegible] نظاما للنبیه [illegible]

و المعالی [illegible] فرقه [illegible]

عزت

عزت [illegible] نظاما للرفعه و المعالی [illegible]

و [illegible] باشی [illegible] الاشی [illegible]

[illegible] خان [illegible] امرا [illegible]

[illegible] اسم نوشته اند و [illegible] القاب

در اراده [illegible] باشد [illegible] غریب [illegible]

در [illegible] شخص [illegible] القاب

نوشته میشود و هر گاه [illegible] نوشته [illegible]

القاب [illegible] نوشته [illegible]

و اسم [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] الامراء العظام نوشته شود [illegible] امراء

[illegible] اگر [illegible] تعزیر [illegible]

رفعت و [illegible] نظاما للرفعه و المعالی [illegible] نوشته [illegible]

تا از دایره [illegible] خارج نباشد

٥١١

[illegible]

خمسه [illegible] الاولی [illegible]

من لا ولد له لا قرة عین له [illegible]

لا عضد له [illegible] لا عیش له [illegible]

من لم یکن له هذه الاربعة لا هم له

[illegible]

[illegible]

[illegible]